

ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی

میراث مسافر فجر

امام خمینی پایه‌های حرکت، حکومت و حکم اسلامی را براساس آن‌چه در کتاب و سنت تبیین شده است و نیازهای تاریخی و اجتماعی ایجاب می کند، ریخت. امام خمینی در ۳مرحله آرمان حاکمیت دین را از ذهنیت به عینیت برگرداند. این نوشتار نگاهی بیرونی به دستاورد تفکر امام خمینی دارد و می کوشد تا نسبت مبانی معرفتی و دین شناختی با نظریه ولایت فقیه را از این منظر بازجوید.

امام خمینی (ره) در مرحله نخست با نوشتن کتاب ولایت فقیه و بخش هایی از کتاب های «البیع» و «المکاسب المحرمه» مبانی استدلالی یکی از اساسی ترین مباحث کلام و فقه سیاسی شیعه؛ یعنی ولایت فقیه در عصر غیبت و چگونگی ستیز و در افتادن با ولایت ستم و قلمرو اختیار ولی فقیه در نظام سیاسی اسلام را پیش کشید و با این عمل خود مشروعیت حکومت اسلامی را ثابت کرد.

در مرحله دوم که از سال ۱۳۵۷ تا آخر حیات ایشان ادامه یافت، معماری این بنا را در عینت جامعه به عهده گرفت و امکان عینی و عملی آن را در گستره حیات اجتماعی به نمایش گذاشت و به پاسخ شبهه‌ها و نکته‌های پیچیده اهتمام ورزید که در طول مسیر پر پیچ و خم انقلاب تک تک مردم جامعه با آن رو در رو می شوند.

در مرحله سوم با نوشتن وصیت‌نامه سیاسی - الهی به عنوان آخرین پیام، چگونگی ادامه راه و به پیش بردن حکومت اسلامی و چگونگی نگهدانی و پاسداری از آن را روشن کرد.

<div> </div> 	غیر اسلامی ادامه یافت». (همان، ص ۲۵)	
---	---	---------------

امام تأکید می کند: «عقل و شرع بر قیام برای دگرگون کردن چنین حکومتی حکم می کنند. در انقلاب سیاسی می باید تا افزون بر پیشگیری از حکومت طاغوت، زمینه را برای حکومت اسلامی پدید آورد.» (همان، ص ۲۶) امام در بخشی از کتاب ولایت فقیه فرق بین حکومت اسلامی با دیگر حکومت‌ها را برشمرده است و حکومت اسلامی را مشروط به قانون های اسلام می داند و وظیفه قوه مقننه و مجالس قانون گذاری را برنامه ریزی برای وزارتخانه های گوناگون و تشکیلات حکومت در چارچوب احکام اسلامی می داند و در ویژگی های زمامدار و رهبری افزون بر ویژگی های عامه، عدالت و تدبیر، علم به قانون را نیز از ویژگی های بایسته می شمارد.

قلمروی کاری و حوزه اختیار ولی فقیه

مهم ترین بخش دیدگاه امام خمینی درموضوع حکومت آن بخشی است که به روشنگری حوزه اختیار ولی فقیه می پردازد و احکام حکومتی بر اساس مصلحت را بر احکام اولیه و ثانویه در هنگام برخوردها و ناسازگاری ها پیش می دارد.

امام حوزه اختیار ولی فقیه را بسان حوزه اختیار پیامبراسلام(ص) و ائمه (ع) گسترده می داند و می نویسد: «برای فقیه همه آن چه برای معصوم ثابت بوده، ثابت است مگر آن که دلیل قائم شود که اختیارات آنها از جهت ولایت… آنها نیست، بلکه مربوط به جهات شخصی آنان و به جهت شرافت آنان بوده است و یا آن که اگر چه دلیل دلالت می کند که فلان اختیار از جهت شوون حکومتی برای معصوم ثابت است، اما با این حال اختصاص به امام معصوم دارد و از آن نقدی نمی شود، همان طور که این مطلب درجهاد غیر دفاعی مشهور است، گرچه در آن نیز بحث و تامل راه دارد و امکان تسری آن بهغیرمعصوم هست.» (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، ص ۷۷)

باری امام فرق نهادن بین حکومت رسول‌الله و حکومت ولی فقیه را خردمندانه نمی داند (همان، ص ۵۷) زیرا ولایت فقیه بی گمان شعبه‌ای از ولایت رسول خداست.

مبایلی ولایت فقیه

پس از میرزای نائینی، امام خمینی بحث از حکومت اسلامی را دنبال کرد، با این تفاوت که امام ولایت فقیه را از مباحث فقهی بیرون آورد و آن را در جایگاه علم کلام قرار داد.

امام روشن کرد که ولایت فقیه در تفکر کلامی شیعه، دنباله امامت است و بحث امامت و ولایت از اصول عقاید امامیه شمرده می شود، از این رو نمی تواند داخل مباحث فرعی فقهی باشد، هر چند تکلیفی بودن پذیرش ولایت فقیه برای همه مومنان آن را جزو احکام تکلیفی و مباحث فقهی نیز قرار می دهد و می تواند در فقه نیز به این اعتبار مورد گفتگو قرار گیرد.

به دیگر سخن ولایت فقیه به لحاظ جنبه فعل الهی بودن،

۲ شیوه امام در اثبات حکومت اسلامی

امام بر این باورند که تشکیل حکومت در دوران غیبت برعهده فقیهان و دین شناسان قرار دارد و این همان نظریه ولایت فقیه است. وی برای استدلال و استوارسازی این باور از دو شیوه استفاده کرده است:
۱- شیوه عقلی و نگاه بیرونی به دین و حکومت
۲- شیوه نقلی و دلیل جویی از درون دین.

در شیوه عقلی، امام با صغری قرار دادن این مطلب که حکومت خادم دین و به مانند ابزاری برای تحقق خواسته‌ها و قانون‌های اسلامی است، به اثبات ولایت فقیه و بایستگی عهده‌داری حکومت از سوی فقیه می رسد. این یک مطلب روشن عقلی است، چه در غیر این صورت شایستگی مقام اجرا را نخواهد داشت و از پیاده کردن برنامه‌های اجتماعی دین ناتوان خواهد بود: «اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست؛ چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند نمی‌تواند حاکم و مجری

قانون اسلام باشد.» (همان، ص ۳۸)

اما در شیوه نقلی، بیشترین تکیه امام برای ثابت کردن نظریه ولایت فقیه،بر فهم ژرف عقل از حقایق و معارف دین استوار است. امام برای بایستگی حکومت اسلامی، به دلیل عقل استناد جست و هم برای بایستگی فقیه و دین شناس بودن حاکم، از این رو در روش امام استدلال و استناد به روایات و دلیل های نقلی، راه و شیوه دومی است که با آن ولایت فقیه فهمیده و ثابت می شود.

ایشان پس از بیان دلیل عقل و کافی دانستن آن به این نتیجه می رسد که: «ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می باشد، برای فقیه هم ثابت است. در این مطلب هیچ شکی نیست مگر موردی دلیل برخلاف باشد و البته ما هم آن مورد را خارج می کنیم.»

(همان، ص ۱۱۲)

بنابراین اگر فقیهی دلایل خاصه و روایاتی که بر ولایت فقیه به آنها استناد می‌شود را به هر دلیل، چه از نظر سند یا دلالت، کافی بر اثبات مقصود نداند، همچنان نظریه ولایت فقیه اعتبار استدلالی خود را به دلیل عقلی داراست.

یک بحث کلامی است و به لحاظ جنبه فعل تکلیفی بودن، یک بحث فقهی شمرده می شود. امام مستقیم به سراغ دیدگاه کلامی و فقهی شیعه در زمینه حکومت رفت و از توجیه شرعی نظام‌های موجود پرهیز کرد.

در واقع نظریه ولایت فقیه با مبانی و انگاره‌های دین شناختی ویژه‌ای سازگاری دارد که بدون باور و شناخت ژرف و فقیهانه آنها نمی توان در معرفت دینی به چنین نظریه‌ای دست یافت. به همین سبب امام شناختٔ مسائل اعتقادی و فقهی اسلام را به عنوان سرچشمه‌های تصویری برای دست یافتن و تصدیق کردن



نظریه ولایت فقیه می داند: «هرکس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالا دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت.» (ولایت فقیه، ص ۳)

به باور امام اگر مبانی و بایستگی های اعتقادی و نیز هویت جمعی و اجتماعی بسیاری از احکام دینی به راستی و درستی درک و فهم شود، نظریه ولایت فقیه به گونه طبیعی از آنها زاده می شود و چندان به پرهان و استدلال نیاز ندارد.

امام می گوید: «هرکه اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد، منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین مبین اسلام را انکار کرده است.» (همان، ص ۲۰)

در این سخن نسبت «جاودانگی» و «جامعیت» دین با رهبری دینی به عنوان دو مبنا و پیش فرض کلامی بیان شده است. برداشت و ارزیابی ذهنی ایشان را از این دو اصل در پیوند با نظریه یاد شده می نگریم:

۱ - جاودانگی اسلام: جاودانگی شریعت

اسلام نزد تمامی مسلمانان پذیرفته و بی‌گفتگوست. از آیات و روایات، پاره‌ای به روشنی و پاره‌ای به اشارت بر آن دلالت دارند. به جز آیات و روایات، مبانی عقلی ای مانند: «استوار بودن اسلام بر فطرت» و «خاتمیت اسلام» نیز گویای زمان شمولی و جاودانگی این شریعت به حساب می آیند.

برابر این اصل، آموزه‌های اسلام به زمان و عصر ویژه‌ای محدود نمی‌شود، بلکه جاودانه و همیشگی است و همه زمان‌ها را در بردارد و در

تمامی عصرها و دوران‌ها، بشر را به سوی زندگی دینی و حیات شایسته و انسانی هدایت می‌کند.

از یک نظر قوانین اسلام بر دو گونه‌اند: پاره‌ای از قانون‌ها

هویت فردی دارند و هر کس به تنهایی و بدون پیوند با دیگری می‌تواند آنها را انجام دهد. مانند: نماز روزه و… ولی پاره‌ای دیگر هویت و کاربری اجتماعی -حکومتی دارند که بدون نظام

سیاسی - اجتماعی و داشتن نیروی اجرایی توانا عمل به آن قانون‌ها ممکن نیست، مانند: قانون‌های جزایی، مالی، دفاع ملی و… همچنین پاره‌ای از آموزه‌های دین اسلام شالوده و هویت اجتماعی دارند، مانند برقراری عدالت در جامعه و…

در نظر امام جاودانگی دین بستگی به این دارد که هدف‌ها، خواسته‌ها، برنامه‌ها و قانون‌های دین در سه سطح اندیشه، بیان و عمل در هر عصری و برای هر نسلی بازتاب پیدا کند. امام جاودانه بودن دین را حضور و تجسم عینی دین در مجرای زمان می‌داند: «احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا اابد باقی و لازم‌الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص؛ یعنی قانون جزای اسلام اجرا نشود یا انواع مالیات‌های مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.» (ولایت فقیه، صص ۱۹۰،۱۸) این سخن نشان می‌دهد که جدایی افکندن میان جاودانگی پاره‌ای احکام و به‌فراموشی سپردن پاره‌ای دیگر نادرست است.

به نظر امام حضور دین در جامعه و جامه عمل پوشاندن به خواسته‌ها و انتظارات‌های سودبخش دین برای اجتماع، تفسیری درست و واقعی از جاودانگی دین است: «حکمت آفریدگار بر این تعلق گرفته که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنت‌های خداوند متعال و تغییرناپذیر است.» (همان، ص ۳۱)

«بنابراین امروز و همیشه وجود «ولی امر»؛ یعنی حاکمی که

قیم و برپا نگه‌دارنده نظم و قانون اسلام باشد ضرورت دارد.

وجود حاکمی که مانع تجاوزات و ستمگری‌ها و تعدای به حقوق دیگران باشد. امین و امانت دار و پاسدار خلق خدا باشد.

هادی مردم به تعلیم و عقاید و احکام و نظامات اسلام باشد و از بدعت‌هایی که دشمنان و ملحدان در دین و در قوانین و نظامات

می‌گذارند، جلوگیری کند.» (همان)

امام راحل بر این باور بود که مؤمنان در هر عصر و زمانی

مانند صدر اسلام به رهبر و ولی امر نیاز دارند؛ زیرا آن علت‌ها و بایستگی‌هایی که سبب شد پیامبراکرم (ص) رهبری و حاکمیت جامعه را در دست بگیرد و براساس آرمان‌ها و هدف‌های وحیانی مومنان را مدیریت کند، ویژه عصر پیامبر نبود. «علل و دلایل متعددی تشکیل حکومت و برقراری «ولی امر» را لازم آورده است. این علل و دلایل و جهات موقتی و محدود به زمانی نیستند و در نتیجه لزوم تشکیل حکومت همیشگی است.» (همان)

به این ترتیب می‌بینیم نیاز جامعه دینی به ولی امر و رهبری دینی با نیاز آن به تشکیل حکومت درهم می‌آمیزد و این نظریه ولایت فقیه را در هر عصری تبیین و تفسیر می‌کند.

۲-جامع بودن شریعت: باور به جامع بودن دین اسلام مبنای دیگر ولایت فقیه است و نقش زیربنایی در پیدایی این نظریه دارد. امام متعلق جامع بودن را دو چیز می‌داند: «قرآن مجید و سنت که شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.» (همان،ص ۳۱)

مراد از فراگیر بودن دین چیزهایی است که به عنوان دین شناخته می‌شوند؛ یعنی قرآن و سنت. قرآن محتوای وحیانی دارد و متن خالص و اصلی دین را تشکیل می‌دهد و اما سنت به آن جهت دین دانسته می‌شود که پیامبر اکرم (ص) به عنوان روشنگر و تفسیر کننده قرآن، آموزه‌ای از آن را به مسلمانان تعلیم داده است.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که مسلمان باید هر آنچه را از پیامبر اکرم (ص) می‌شنود یا در کردار آن حضرت می‌بیند، به عنوان دین و شریعت و حقایق و معارف دینی بدانند. به اعتقاد شیعه امامان (ع) هم پس از پیامبراکرم (ص)، روشنگر و تفسیرکننده قرآن بوده‌اند. انسان‌های پاکی که لطائف و اسرار قرآن و حقایق و معارف قرآن را می‌فهمند و فهم ایشان کامل و به دور از اشتباه است.

بنابراین افزون بر وحی قرآن، سنت پیامبراکرم (ص) و سیره و سخن امامان معصوم (ع) نیز به آن جهت که بیان و تفسیر وحی‌اند نیز مبن دین به شمار می‌آیند و قداست و حجیت قطعی دارند. پس منظور از دین، تمامی حقایقی است که در قرآن و سنت وجود دارد.

به باور امام خمینی (ره)، وحی اسلام تنها متوجه اعمال عبادی نیست به نحوی که جز نشان دادن راه بندگی و عبودیت و بیان ثواب و عقاب اخروی به چیز دیگری نپردازد. از دیدگاه ایشان جامع بودن اسلام به معنای توجه دین به همه زوایای وجودی و همه نیازهای مادی و معنوی بشر است؛ یعنی هر چه را که انسان برای دستیابی به سعادت دنیوی و اخروی نیاز دارد، بیان می‌کند. نزدیک‌ترین مبنی و باور کلامی که نقش زیربنایی در فهم و پذیرش نظریه ولایت فقیه دارد، اعتقاد به پابندگی رهبری و امامت پیامبر (ص) و امامان (ع) است. پیامبر(ص) و پس از آن امامان (ع) سمت رهبری و حکومت را از جانب خداوند دارا بودند تا از این راه خواسته‌ها و آیین شریعت را به گونه کامل در جامعه پیاده کنند.

اکنون این سخن پیش می‌آید که آیا در روزگار غیبت لازم است همین فرایند دینی استمرار داشته باشد، یعنی دین با تمام زوایای آن محقق و اجرا شود یا آن که در این دوران تنها بخش عبادی و معنوی باقی می‌ماند و حوزه اجتماعی و اجرای دین رها و تعطیل می‌شود؟

امام خمینی (ره) در این باره تصریح می‌کند: «از غیبت صغری تاکنون که بیش از ۱۰۰۰ سال می‌گذرد و ممکن است ۱۰۰ هزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، آیا‌لا در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟… آیا‌لا قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ۲۳ سال زحمت طاقت‌فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به ۲۰۰ سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟». (همان، ص ۱۹) مسلما پاسخ این سوالات از نظر هر مومن به اسلام، منفی است.

منابع:

. ولایت فقیه، امام خمینی (ره)، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، تهران، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۳.

. ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع (شوون و اختیارات ولی فقیه)، امام خمینی (ره)، ترجمه جمعی از مترجمان، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۵.

. مجله حوزه، شماره‌های ۸۵-۸۶ و ۹۴-۹۵.

. حکومت دینی، احمد واعظی، مرصاد، چاپ اول، تابستان ۱۳۷۸.

. حکومت ولایی، محسن کندیور، نشر نری، چاپ اول، ۱۳۷۷.

دلیل خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون؛ یعنی احکام شرع یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.» (همان،ص ۱۷)

امام در ولایت فقیه پس از بیان مستدل درباره بایستگی حکومت اسلامی به پیشینه تاریخی انحراف از این اصل که به عصر بنی امیه باز می‌گردد و در دوران بنی عباس ادامه می‌یابد، اشاره می‌کند و یادآور می‌شود: «روش آنها در حکومت، روشی ضد اسلامی و به صورت نظام‌های حاکم بر ایران، روم و مصر بود و در دوران‌های بعد نیز همان اشکال

